



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۸ آذر ۱۳۹۳

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)

مصادف با: ۶ صفر ۱۴۳۶

موضوع جزئی: تنبیه: نتیجه بحث در شک در نصاب-مسئله ۱۲ عروة

جلسه: ۳۵

سال پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مسئله سیزدهم عروة که بحث از شک در بلوغ نصاب بود، عرض کردیم اجمالاً دو قول وجود دارد؛ یکی قول به لزوم اختبار و دیگری قول به عدم لزوم اختبار بود. البته کسانی که قائل به لزوم اختبار هستند خودشان دو گروه‌اند: عده‌ای فتوا داده‌اند و برخی هم قائل به احتیاط و جویی شده‌اند.

ادله قول اول، یعنی قول به لزوم اختبار ذکر شد. از این ادله به طور کلی هیچ یک نتوانست لزوم اختبار را اثبات کند. بعضی از این ادله دلالت بر وجوب فحص در شبهات موضوعیه می‌کرد که ما به غیر از یک دلیل باقی ادله را مورد اشکال قرار دادیم. تنها دلیلی که فی الجمله قابل قبول بود، دلیل آخر بود. محصل این دلیل این بود که آنچه موضوع اصول عملیه است شک بما آنه من الصفات النفسانية نیست بلکه شک بما آنه لم یکن للمکلف حجة علی الواقع، موضوع برای اصول عملیه است. پس در جایی که شک با ادنی توجه و تفحص قابل برطرف شدن است، نمی‌توانیم به اصول عملیه رجوع کنیم؛ چون فی الواقع کسی که می‌تواند شکش را با تفحص جزئی برطرف کند کانه لیس بشاکٌ لذا نمی‌تواند اصل عملی جاری کند. ما در مورد این دلیل دو احتمال دادیم؛ یک احتمال را پذیرفتیم و یک احتمال را رد کردیم.

نتیجه: بحث در شک در نصاب

نتیجه بحث در مورد لزوم اختبار یا عدم لزوم اختبار، در شک در بلوغ نصاب این است که از نظر ادله به غیر از دلیل آخر که ذکر کردیم، هیچ یک قابل قبول نیست. دلیل آخر فی الجمله می‌تواند لزوم اختبار را ثابت کند اما نه بالجمله. لکن از یک جهت می‌توانیم لزوم اختیار را بپذیریم البته احتیاطاً. و آن اینکه:

بطور کلی واجبات مالی از واجبات غیر مالی متفاوت هستند؛ در مورد امور مالی ذاتاً احتیاج به محاسبه و مراجعه است یعنی به طور عادی مردم در امور مالی محاسبه دارند (سود و زیانشان را مورد حساب و کتاب قرار می‌دهند). اگر ما این نکته را لحاظ کنیم و با ملاحظه موارد مشابه که در آنها حکم به وجوب محاسبه و اختبار شده مثل باب زکات و نیز ملاحظه فتوای فقها در باب حج که در شک در استطاعت می‌گویند باید بررسی کنیم که آیا استطاعت برای ما حاصل شده است یا نه؟ و نیز ملاحظه خبر زید صائغ که البته سنداً و دلالتاً اشکال داشت، در مجموع با ملاحظه این امور می‌توان گفت در ما نحن فیه هم اگر کسی شک در بلوغ نصاب کند، لازم است اختبار کند یعنی بررسی کند که آن مقداری که استخراج کرده، آیا به حد نصاب رسیده یا نرسیده است.

لذا حق با مرحوم سید است که فرموده: «الاحوط لزوم الاختبار»؛ چون از نظر ادله ملاحظه فرمودید که دلیل محکم و مستند قابل قبولی نداریم که بخواهیم بر اساس آن دلیل فتوا دهیم. اگر دلیل قابل اعتماد و اتکائی بود، فتوائاً می‌شد گفت: اختبار در

موارد شک در بلوغ نصاب لازم است اما دست ما از دلیل کوتاه است چون ملاحظه فرمودید که این ادله همگی دچار اشکال می‌باشند.

به هر حال با توجه به خبر مذکور و به ضمیمه نکاتی که گفته شد یعنی اینکه بطور کلی واجبات مالی و غیر مالی فرق دارند چون طبع واجبات مالی اقتضا دارد مکلف محاسبه و مراقبت داشته باشد و اینکه نظائری در فقه از جمله زکات و مسئله استطاعت، وجود دارد. در مجموع با ملاحظه این جهات به نظر می‌رسد در این مسئله حق با مرحوم سید است که فرمود: «الاحوط لزوم الاختبار».

مسئله ۱۲ عروه

یک فرع دیگر در باب نصاب وجود دارد که مرحوم سید متعرض برخی صور این فرع شده اما امام (ره) در تحریر متعرض آن نشده است. ما صور مسئله را اینجا طرح می‌کنیم.

مقدمه

چیزی که از معدن استخراج می‌شود، از دو حال خارج نیست: یا به حدّ نصاب می‌رسد یا نمی‌رسد؛ اگر به حدّ نصاب نرسد یعنی کمتر از بیست دینار باشد، دو فرض درباره آن متصور است و دو کار ممکن است در رابطه با ما یُستخرج من المعدن صورت بگیرد که به حدّ نصاب برسد. یعنی در بدو امر، آنچه از معدن استخراج شده، کمتر از بیست دینار است ولی به نوعی کاری بر روی آن صورت بگیرد که به بیست دینار و بیشتر از آن برسد:

یک راه این است که شخص عملی روی این ما یُستخرج انجام دهد. مثلاً اگر طلا استخراج کرده و این طلا به بیست دینار نرسیده ولی می‌تواند آن را تبدیل کند به یک وسیله زینتی مثلاً یک عملی روی آن انجام می‌دهد و آن را به گوشواره تبدیل می‌کند که ارزش این طلا به بیست دینار و بالاتر می‌رسد.

راه دیگر این است که این شخص، ما یُستخرج من المعدن را که از نظر قیمت سوقیه به حدّ نصاب نرسیده به کسی به بیش از قیمت سوقیه می‌فروشد. یعنی از نظر قیمت بازار، طلای استخراج شده پانزده دینار ارزش دارد ولی این شخص با لطائف الحیل و اموری مثلاً به واسطه ویژگی خاصی در مزایده‌ای توانسته به بیشتر از قیمت بازار به فروش برساند. مثلاً این طلای استخراج شده را بدون اینکه عملی روی آن انجام دهد، بر خلاف قیمت سوقیه اش به بیست و پنج دینار می‌فروشد.

این دو فرض در این جهت با هم مشترک هستند که به حدّ نصاب نرسیده‌اند اما کاری روی آن انجام شده که به سبب آن کار، نصاب در آنها تحقق پیدا کرده است: یا عملی روی آن انجام داده مثلاً تبدیل کرده طلا را به دینار یا زیور آلات درست کرده و یا اساساً تجارت کرده و آن را فروخته به زائد بر قیمت سوقیه.

دو صورت هم آنجایی است که ما یُستخرج من المعدن به حدّ نصاب رسیده یعنی از همان بدو امر طلائی که استخراج شده، به نصاب موجب خمس بالغ شده ولی مُستخرج قبل از آنکه خمس را بدهد با این طلا کاری می‌کند که افزایش و ازدیاد در قیمت آن پیدا می‌شود. مثلاً ارزش طلائی که استخراج کرده الان بیست و پنج دینار است لذا همین الان خمس بر این طلا واجب است ولی قبل از آنکه خمس را اخراج کند، این طلا را به یک وسیله زینتی تبدیل می‌کند که ارزش این طلا به پنجاه

دینار می‌رسد. الان اینجا خمس بیست و پنج دینار را باید بدهد یا خمس پنجاه دینار را؟ و آیا زیاده‌ای که نصیب او شده، خمس دارد یا ندارد؟

صورت دیگر این است که این ما يُستخرج من المعدن را که به نصاب رسیده، بدون اینکه عملی روی آن انجام گیرد، می‌فروشد «تجر به» و یک سودی می‌برد. ارزش این طلا بیست و پنج دینار است و به حد نصاب رسیده و خمس بر آن واجب است ولی صاحبش آن را مثلاً به سی دینار می‌فروشد.

پس به طور کلی نسبت به ولی يُستخرج من المعدن چهار صورت بعد الاستخراج قابل تصویر است:

صورت اول: صورت اول اینکه آنچه از معدن استخراج و به حد نصاب نرسیده، بالعمل علیه افزایش قیمت پیدا می‌کند و به نصاب می‌رسد

صورت دوم: صورت دوم اینکه آنچه از معدن استخراج و به حد نصاب نرسیده، بالتجارة علی خلاف القيمة السوقیه به حد نصاب می‌رسد.

صورت سوم: صورت سوم اینکه آنچه از معدن استخراج شده و به حد نصاب رسیده، در اثر عملی که روی آن انجام شده، افزایش و ازدیاد قیمت پیدا می‌کند

صورت چهارم: صورت چهارم اینکه آنچه از معدن استخراج شده و به حد نصاب رسیده، به واسطه تجارت با آن افزایش قیمت پیدا می‌کند.

از این چهار صورتی که در این مقام متصور است، مرحوم سید دو صورت سوم و چهارم را در ضمن مسئله دوازده مطرح کرده اما صورت اول و دوم به حسب ظاهر مطرح نشده (البته بنابر یک احتمال می‌توان گفت که عبارت مرحوم سید سه صورت را در بر می‌گیرد ولی اظهر آن است که ایشان دو صورت در کلماتش مطرح شده است). آن دو صورتی که مرحوم سید گفته‌اند یکی صورتی است که ما يُستخرج به حد نصاب رسیده لکن قبل از اخراج خمس، عملی روی آن انجام می‌دهد و یک ارزش افزوده‌ای به آن می‌دهد و دیگری صورتی است که ما یستخرج به حد نصاب رسیده ولی با آن تجارت می‌کند و ارزش بیشتری پیدا می‌کند.

فرع اول

اگر ما یستخرج من المعدن بنا بر قیمت سوقیه خودش به حد نصاب نرسد، لکن مستخرج عملی و کاری روی آن انجام داده که موجب زیادی قیمت شده و به حد نصاب رسیده است. این زیادی قیمت بخاطر تغییر هیئت ما يُستخرج است. مثلاً تا الان یک طلای ساده بوده، اما الان یک مقداری رویش کار شده و تبدیل به یک گردنبند زیبا مثلاً شده است. آیا این متعلق خمس است؟

ما وقتی به ظاهر صحیحه بزنی نگاه می‌کنیم، سؤال «عَمَّا اخراج المعدن» است و نصاب در رابطه «ما أخرج المعدن» مطرح شده. پس ملاک برای وجوب خمس، بلوغ ما أخرج المعدن الی النصاب است و کاری به عمل بعدی نداریم؛ آنچه که از معدن استخراج می‌شود فی نفسه و با قطع نظر از هر چیزی، اگر به بیست دینار برسد خمسش واجب است. این چیزی است که مقتضای دلیل است و ظاهر دلیل این را اقتضا می‌کند که "ما أخرج المعدن بما أنه خَرَجَ من المعدن" به بیست دینار برسد.

لکن چون فرض این است که اینجا ما اخراج المعدن به حد نصاب نرسیده و موضوع وجوب خمس و نصاب نفس ما اخراج المعدن است لذا خمس واجب نیست.

فرع دوم

صورت دوم جایی است که شخص چیزی را از معدن استخراج کند ولی آن ما يُستخرج به حدّ نصاب نرسیده یعنی قیمت سوقیه ما يُستخرج من المعدن کمتر از بیست دینار است لکن این شخص به واسطه مهارت و تخصصی که در امر فروش و بازرگانی دارد، ما یستخرج را به بالاتر از قیمت سوقیه می‌فروشد به نحوی که به حدّ نصاب می‌رسد؛ اینجا مسئله مهم این است که اگر در دلیل، برای وجوب خمس نصابی ذکر شده و این نصاب بیست دینار است، این بیست دینار بر اساس قیمت سوقیه متعارف و متعادل است؛ در همه جا همین است مثلاً در باب زکات چه زکات غنم یا غلات یا هر چیز دیگر هم همین گونه است. وقتی یک مقداری را تعیین می‌کنند، این مقدار مطابق با همان قیمت سوقیه عادلانه و متعارف است. اگر گفتند ما یُستخرج من المعدن به بیست دینار برسد، خمس واجب است یعنی همان قیمت و ارزش متعارف آن و آنچه که عند العرف در سوق بابت این مقداری که از معدن استخراج شده می‌پردازند، ملاک است. حال اگر کسی زائد بر قیمت سوقیه و برخلاف قیمت عادلانه و متعارف آن را فروخته، وجوب خمس شامل این صورت نمی‌شود. بنابراین، این صورت هم خمس ندارد.

بحث جلسه آینده: دو صورت دیگر مانده است؛ این دو صورت در یک جهت با هم مشترکند و آن اینکه ما یُستخرج من المعدن به حدّ نصاب رسیده لکن قبل از آنکه خمس آن اخراج شود در اثر عملی یا تجارتي از دیاد قیمت پیدا کرده، در اینجا چه باید کرد؟ آیا در اینجا خمس قبل العمل و قبل التجارة ملاک است؟ یعنی باید قبل العمل و التجارة محاسبه کنیم، قیمت آن زمان را حساب کنیم و خمس آن را بدهیم یا این زیاده را باید حساب کنیم؟ این بحث دارد که ان شاء الله در جلسه آینده مطرح خواهیم کرد.

«الحمد لله رب العالمین»